



#تاوان_خیانت3

#پارت_31

از زبان آوا

دستامو دو طرف صورت شایان گذاشتم و لباسو محکم بوسیدم. زبونشو
داخل دهنم فرستاد و مکی به زبونم زد.
آهی کشیدم و لبای نریمان از لاله ی گوشم روی شاهرگم حرکت کرد.
کنترل آه و ناله ام دست خودم نبود و بیشتر می خواستم.
دستمو پایین آوردم و مردونگی رادانو لمس کردم. انگشتمو دور
کلفتیش حلقه کردم و هندجاب رفتم.
بدون نگرانی صدامون بلند شده بود.
آروم از شایان جدا شدم تا نفسی بگیرم که نیما یه دستاشو روی سینم
گذاشت و به عقب هلم داد.
جیغی زدم و روی تخت افتادم. صدای خندمون بلند شد و نیما روم خیمه
زد.

نریمان معترض گفت:

-چقدر عجله داری!

نیما چشم غره ای بهش رفت و گفت:

-تو هم سه هفته برو سفر کاری بیا ببینم عجله می کنی یا نه.

پاهامو دور کمر نیما حلقه کردم و انگشتامو روی صورت زبرش کشیدم.

خنده ی دلبرانه ای کردم و گفتم:

-اول به تو اجازه میدم عشقم.

باز صدای معترض نریمان بلند شد و گفت:

-امشب مال من بودی نامرد!

نیما بی اهمیت به غرغره‌های نریمان شروع به بوسیدن لبم کرد.

تا خواستم به بوسه هاش جواب بدم سر نریمان از زیر بدن نیما جلو اومد و سینمو توی دهنش کشید.

جیغی کشیدم و نیما عقب رفت. نریمان از فرصت استفاده کرد و خودشو جلو کشید.

نیما سری به تاسف تگون داد و گفت:

-تو هیچوقت بزرگ نمیشی.

نریمان زبونی درآورد و گفت:

-من از حقم نمی گذرم.

دستمو روی سینه نریمان گذاشتم و کمی به عقب هلش دادم و خودم بلند شدم.

-اینجوری نمیشه، پوزیشن همیشگیو میریم.

رادان نگران نگاهم کرد و گفت:

-سخت نیست؟

لبخندی بهش زدم و گفتم:

-اوف الان به تنها چیزی که فکر نمی کنم درد و سختیه.

با شهوت روی نریمان نشستم و مردونگیشو آروم داخلم فرستادم.

نفس عمیقی کشیدم تا به کلفتیش عادت کنم.



#تاوان_خیانت3

#پارت_32

کمرمو گرفت و آروم داخلم تلمبه زد. بعد از چندتا ضربه ی آروم روی

بدنش دراز کشیدم و نیما پشتم رفت.

انگشتشو روی ستون فقراتم کشید و پایین رفت.

آهی کشیدم و نالیدم:

-نکن نیما.

انگشتش پایین تر رفت و بین کپلام قرار گرفت.

-چیکار نکنم عشقم؟

انگشتشو دور سوراخ پشتم حرکت داد. سرمو روی شونه ی نریمان گذاشتم و آهی کشیدم. لعنتی می دید توی شهوت دارم می سوزم و بازم بازی می کرد.

انگشتش یه دفعه وارد سوراخ شد و ضربه ای زد. سرمو بلند کردم و به سختی به عقب نگاه کردم، دومین انگشتشم وارد کرد که نالیدم:

-خودتو می خوام لعنتی.

لبخندی روی لبش نشست و گفت:

-دارم گشادت میکنم درد نکشی.

-خشک خشک می خوای گشادم کنی لعنتی؟

با خباثت خندید و شایانو جلو کشید.

-بیا اینو خیس کن درد نکشی.

شایان موهامو بالای سرم فرستاد و با دستاش گرفت. زبونی به مردون. گی سیخ شدش کشیدم و با دستم دوباره با مال رادان بازی کردم.

نیما آروم واردم کرد و تلمبه هاشو با نریمان هماهنگ کرد.

هر پنج نفرمون بین عشق و لذت و شهوت دست و پا می زدیم. پسرها چندبار جا به جا شدن و همگی به اوج رسیدیم و به پایین سقوط کردیم.

مثل همیشه یه شب عالی ساختیم که نیاز داشتیم تا ساعت ها فقط بخوابیم.

تو بغل رادان چرخیدم که محکم‌تر بغلم کرد.
با چشمای بسته آروم نالیدم:
-باید بریم حموم قبل از اینکه بچه‌ها بیان.
رادان موهامو نوازش کرد و گفت:
-هنوز یکم وقت داریم عزیزم، بخواب.
دوباره داشتم توی عالم خواب غرق می‌شدم که تخت تکونی خورد. صدای
گرفته‌ی نیما بلند شد که گفت:
-کجا نریمان؟ چشمتو باز کن خوردی زمین.
به زور لای پلکامو باز کردم و به سر و وضع آشفته‌ی نریمان لبخندی زدم.
چشماشو با دست مالید و گفت:
-باید آماده بشم برم دنبال بچه‌ها، هر دوتاشون بد مست می‌کنن.
با این حرفش شایان دستشو از دور کمرم برداشت و روی تخت نشست و
گفت:

-منم میام.



#تاوان_خیانت3

#پارت_33

شایان که از روی تخت پایین رفت منم بلند شدم و روی تخت نشستم.
-کجا آوا؟

-دیگه خوابم پرید منم میرم حموم.
با این حرفم چشمای نیما تا ته باز شد و روی تخت نشست.
-منم خوابم پرید.

رادان نگاهی بهمون انداخت و گفت:

-اینجا فقط من اضافیم؟

نیما دستشو کشید و گفت:

-خودت کپیدی، بلند شو دیگه.

همونجوری که نگاهشون می کردم هر چهارنفرشون پشت سرهم داخل
حموم رفتن!

لعنتیا مگه چقدر جون دارید شما.

خواستم دوباره برگردم توی تخت که نریمان سرشو از حموم بیرون آورد و
گفت:

-بیا دیگه آوا، آب یخ شد.

-آخه کی پنج نفری میره حموم، نظرم عوض شد می خوام بخوابم.

تا حرفم تموم شد نیما از حموم بیرون زد و سمتم اومد. جیغی کشیدم و
سمت در دویدم.

تو یه لحظه بهم رسید و بغلم کرد!

-ولم کن پشیمون شدم.

-گزینه ی انصراف نداریم عزیزم، دیگه دیره برای پشیمونی.
روی کولش انداختم و سمت حموم رفت. دستامو به پشتش کوبیدم و
پاهامو تکون دادم.
نه من نمیام.

تا وارد حموم شد شایان درو قفلش کرد.
با پرت شدنم توی وان آب جیغ بلندی کشیدم. سعی کردم جایی رو بگیرم
اما چیزی توی چنگم نیومد و زیر آب رفتم.
سرمو از زیر آب در آوردم و نفس عمیقی کشیدم. دستمو روی صورتم
کشیدم و جیغ زدم:

-می کشمت نیما، همتونو می کشم.
صدای خنده ی ریزشون با هم بلند شد.
نریمان جلو اومد و توی وان کمی روغن ریخت و چندتا گلبرگ انداخت.
یکم خوشبو و نرم بشی.

رادان شمع های عطردارمو که گوشه ی وان بودن روشن کرد و گفت:
-اینم برای رمانتیک بازیش.
چشم غره ای رفتم و گفتم:

-الان دارین آماده ام می کنید برای سرو شدن؟



#تاوان_خیانت3

#پارت_34

شایان زبونی روی لبش کشید و خیلی جدی گفت:
-کاش می شد خوردت.
نریمان چندتا گلبرگ روی سینه های گذاشت و گفت:
-بالاخره یه روش خوب پیدا می کنیم.
مشت پر آمو روی صورت نریمان پاچیدم و گفتم:
-هه هه بیمزه.
رادان آروم وارد وان شد که صدای نیما دراومد.
-هی کجا کجا.
تا نیما خواست داخل وان بیاد نریمان خودشو وسطمون پرت کرد!
دستمو روی صورت و چشمام کشیدم و عقب رفتم.
-چیکار می کنی وحشی؟!
خودشو جمع کرد و صاف نشست.
-خب نیما می اومد دیگه من جا نمی شدم! مگه چقدر بزرگه این؟
نیما بازوی نریمانو گرفت و کشید:
-بیا بیرون ببینم، من زودتر می خواستم برم داخل.
نریمان دو دستی به لبه ی وان چسبید و جیغ کشید.
-نمیام من زودتر اومدم.

نیما دوباره سعی کرد بلندش کنه اما نریمان با دست و پاهاش به لبه ی وان چسبیده بود و جیغ و داد می کرد.

شایان از گوشه ی حموم بی صدا سمتم اومد و آروم گفت:
-میشه منم پیام تو عشقم؟

سرمو تکون دادم و کمی خودمو جمع کردم. شایان داخل وان اومد و نشست. دستاشو دور کمرم گذاشت و منو روی پاهاش نشوند.
نریمان و نیما سرشون سمتمون چرخید و نیما با بهت چند ثانیه بهمون نگاه کرد.

دست نریمانو ول کرد و با انگشت شایانو نشون داد.
-تو چه جوری رفتی داخل؟

شایان دستاشو دورم حلقه کرد و گفت:
-مثل انسان های متمدن درخواست کردم، پاسخ گرفتم.
نیما دهن کجی ای کرد و این دفعه دست شایانو گرفت:
-پاشو ببینم درخواست کردم پاسخ گرفتم، یه ذره بچه واسه من آموزش میده.

دختره تو باشگاه حشری شده و می خواد به مربیش بده ولی یهو گروهی



<https://t.me/+J153NSXPqcl5NjEx>

بچه ها رمان دوم خودمه از دستش ندید👉

🌟🔥❤️🌟🔥❤️🌟🔥❤️

🌟🔥❤️🌟🔥❤️

🌟🔥❤️

🌟

#تاوان_خیانت3

#پارت_35

بازوی شایان به همراه من سمت نیما کشیده شد.

-نکن نیما الان میفتم.

بی توجه به حرفم تمام زورشو می زد تا شایانو بیرون بیاره.

نریمان خیلی ریلکس شامپو رو برداشت و گفت:

-بزار بشورمت آوا.

-اینو جدا کن به جای اینکارا.

-نه وحشیه گازم می گیره.

نیما هر کاری کرد نتونست کسی رو از وان بیرون بکشه.

لبه ی وان نشست و کمی نفس گرفت و گفت:

-من براتون دارم، دو روز دیگه کارتون گیرم افتاد سلامتتون می کنم.

رادان مشتی آبی بهش پاچید و گفت:

-دیگه پیر شدی دیر عمل می کنی گردن ما ننذاز.
-اگه من پیر شدم تو که فسیل شدی کمرتم کویر، کی بود اولین نفر عقب کشید.
هینی کشیدم و دستمو روی دهنم گذاشتم.
نریمان نچ نچی کرد و گفت:
-بی تربیت، آوا حواست باشه نزاریم بچه ها باهاش بگردن بی ادب بشن.
نیما قیافه ای برای نریمان اومد و ایندفعه دست منو گرفت.
-بسه دیگه هر چقدر خیس خوردی بیا بریم زیر دوش عزیزم.
خواستم بلند بشم که رادان پوزخندی زد و گفت:
-خوبه آدم نرمال باشه نه پریاپیسم.
شایان و نریمان یه دفعه هویی کشیدن و چشماشون گرد شد. با تعجب نگاهشون کردم و گفتم:
-یعنی چی؟
با این حرفم جفتشون از خنده ترکیدن. شایان بین خنده تیکه تیکه گفت:
-یعنی... دائم... النعوظ...
-ا خجالت بکشید مردای گنده.
نیما پاش رو داخل آب کرد و لگدی به رادان زد.
-هوی مگه همه مثل تو مریضن با بغل کردن راست بشن.
بی فایده بود، حرفاشون داشت به جاهای باریک می کشید. از توی وان بلند شدم و زیر دوش رفتم.
با این حرکتیم نیما دست از کلکل برداشت و فوری کنارم اومد.

لبخند جذابی زد و گفت:

-موهاتو بشورم؟

نمی‌دونم این چهارتا برادر چه علاقه ای به موهای من داشتن که هر سری سر شستنش با هم رقابت می‌کردن.

سری تکون دادم و گفتم:

-باشه.

شامپوی مخصوصمو برداشت و کف دستش ریخت. انصافا هر چهارنفرشون انقدر با ملایمت این کارو می‌کردن که دوست داشتم به یه جا تکیه بدم و بخوابم.

نریمان خودشو تو بغل رادان پرت کرد و گفت:

-بیا این همه تلاش کردیم تو وان بریم آخرم قسمت نیما شد.

رادان هلی به کمرش داد تا از روی پاهاش بلند بشه و گفت:

-اگه جلوی من نبودی الان نمی‌پرید.

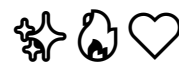
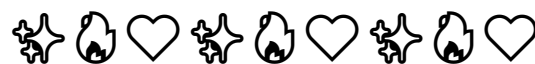
خنده ی ریزی بهشون کردم و خودمو به نیما سپردم.

کم کم همه بلند شدن و مشغول شستن خودشون شدن. منم که حسابی

دوش گرفته بودم حولمو دور بدنم کشیدم و بیرون رفتم.

برای اینکه دوباره تحریکشون نکنم سمت کمد دویدم تا زودتر لباس هامو

بپوشم.





#تاوان_خیانت3

#پارت_36

تی شرت و شلوار و لباس زیرمو برداشتم و کمی خودمو خشک کردم. تا لباس زیرمو برداشتم صدای زنگ گوشی رادان بلند شد. لخت بدون حوله وسط اتاق بودم، با عجله مشغول پوشیدن لباس هام شدم تا بیرون نیومده. بعد از کمی صدای زنگش قطع شد. نفس راحتی کشیدم و شلوارمو برداشتم و پام کردم. تا تی شرت کرم رنگمو برداشتم دوباره زنگ زد. مشغول پوشیدن لباسم شدم که در حموم باز شد. -این صدای گوشی منه؟ -آره خودشو کشت، بهشون بگو نصف شب برای کار زنگ نزنن خواب ندارن؟ رادان با حوله بیرون اومد و سمت پاتختی رفت. موبایلشو برداشت و گفت: -الکسه! روی تماس زد و گفت: -بله عزیزم؟

در حموم باز شد و اون سه نفرم بیرون اومدن. نیما لب زد:
-کیه؟

-بچه هان.

با این حرفم نریمان به پیشونیش زد و گفت:

-ای وای دیر شد قرار بود برم دنبالشون.

با این حرف سمت کمد دوید و لباس هاشو بیرون کشید.

-آروم بگو الکس، اون صدای آژیر چیه؟

با حرفش نفس کشیدن انگار یادمون رفت. همه سمت رادان چرخیدیم و
چند قدم جلو رفتیم.

-نترس عزیزم، خیلی زود میام. هیچ حرفی نزنید تا پیام، هیچی نگید
فهمیدی الکس؟

نمی دونستم قضیه چیه ولی با همین چند تا کلمه دلشوره ی بدی به دلم
هجوم آورد.

با نگرانی تند گفتم:

-چی شده رادان؟

تلفن رو قطع کرد و با عجله از بینمون رد شد و سمت کمد رفت.

-هیچی نشده نگران نباش، میرم دنبالشون.

نریمان شلوارشو بالا کشید و گفت:

-من داشتم می رفتم دیگه.

-نمی خواد خودم میرم.

اخمی کردم و عصبی جلو رفتم و گفتم:

-دروغ نگو، حرفات بوی خوبی نمی داد.
رادان بی توجه به حرفم تند تند لباس می پوشید. نیما هم بی حرف لباس
هاش رو تند پوشید.
شومیزی برداشتم و تنم کردم و گفتم:
-منم میام.

-عزیزم دارم میرم دنبال بچه ها بیارمشون خانوادگی بریم دنبالشون اونا
کجا بشینن؟

تا خواستم جوابشو بدم با چشماش اشاره ی نامحسوسی به نیما کرد و
جفتشون از اتاق بیرون زدن!

✧💧❤️✧💧❤️✧💧❤️

✧💧❤️✧💧❤️

✧💧❤️

✧

#تاوان_خیانت3

#پارت_37

از غم و نگرانی نفسم به سختی بالا اومد. نریمان پیرهنشو تند پوشید و
گفت:

-منم میرم دنبالشون یه حس بدی دارم.
-منم میام.

سری تکون داد، شایان هم تند لباس پوشید و سه تایی از اتاق بیرون رفتیم.

نریمان با سرعت رانندگی می کرد و من تو دلم دعا می خوندم. شایان چندیاری به گوشی آدریان و الکس زنگ زد اما هیچ کدوم جواب نمی دادن.

توی کوچه پیچید که با دیدن شلوغی جلوی در نفسم بند اومد.
-یاخدا چرا اینجا پلیسه؟

با حرف شایان به خودم اومدم و پشت سر هم به صندلی نریمان کوبیدم.
-وایستا، وایستا.

نریمان جلوی در با سرعت روی ترمز زد. نفهمیدم چه جوری در رو باز کردم و پایین رفتم.

سمت خونه دویدم و از در باز داخل حیاط رفتم.

حیاط پر آدم بود، صدا و حرفاشون توی سرم می چرخید. با نگرانی از بینشون رد می شدم تا بچه هامو پیدا کنم.

شایان و نریمان کنارم دویدن و بچه ها رو کنار زدن. هر چی اطرافو نگاه می کردیم خبری از بچه ها و رادان و نیما نبود.

با دیدن مایا که روی پله ها وایستاده بود و گریه می کرد سمتش دویدم.
تا منو دید با گریه خودشو توی بغلم پرت کرد!

شوکه دستامو روی شونه اش گذاشتم و سعی کردم کمی عقب بفرستمش.
چی شده مایا؟ چرا گریه می کنی؟

گریه ی مایا بلندتر شد. نگران تکونش دادم و گفتم:

-آدریان و الکس کجان؟
هق هقش بلندتر شد و بریده بریده گفت:
-بردنشون.
دست و پام شروع کرد به لرزیدن، دهنمو باز کردم اما صدایی از گلوم
بیرون نیومد.
نریمان هل کرده مایا رو عقب کشید و پرسید:
-کجا بردن؟ چه اتفاقی افتاده؟
مایا دستی به بینیش کشید و با گریه گفت:
-بردن اداره پلیس، باباشم رفت.
با این حرفش دیگه نتونستم صبر کنم، پاهام می لرزید اما سعی کردم
بدوام.

برای عضو شدن داخل کانال وی آی پی تاوان خیانت مبلغ 30 هزارتومان
رو به شماره زیر واریز کنید و فیش رو برای ادمین بفرستید 📄

6274121202511093

رجب زاده

ادمین وی آی پی 📄

Elenaaa_adminvip@





#تاوان_خیانت3

#پارت_38

شایان دستمو گرفت و با هم بیرون رفتیم. صورتم کاملاً از اشک هام
خیس شده بودند و نمی تونستم درست رو به روم رو ببینم.
سوار ماشین شدیم و نریمان با تمام سرعت از کوچه بیرون زد.
بین حق هام نالیدم:
چی شده؟ چرا بردنش؟
شایان آرام زمزمه کرد:
-آوا گریه نکن، اینجوری جلوی بچه ها نیا.
اشک هام با سرعت بیشتری رون شدند.
-نفهمیدی چرا بردنش؟
شایان کمی مکث کرد، با تردید گفت:
-با یکی درگیر شدن انگار.
-کدومشون؟ بچه های من که دعوایی نبودن!
با ترمز محکم نریمان به جلو پرت شدم. حتی صبر نکرد پیاده بشیم،
خودش با دو از ماشین بیرون رفت و سمت اداره پلیس دوید.

تا خواستم منم پیاده بشم شایان قفل مرکزی رو زد!

-چیکار می کنی، باز کن درو؟

روی صندلی ها جا به جا شد و پشت فرمون نشست. تا راه افتاد دستمو به صندلیش کوبیدم.

-کجا میری، نگه دار شایان.

-می خوام پارک کنم، صورتتو پاک کن آوا اینجوری داخل نمی برمت.

پشت دستمو دوی صورتم کشیدم. شایان توی جایگاه پارک کرد و چندتا دستمال کاغذی برداشت و سمتم گرفت.

-خوب پاک کن، خواهش می کنم خودتو کنترل کن جلوی بچه ها اونا

الان خودشون یه تکیه گاه محکم می خوان تا بهشون امید بده.

-چرا امید؟ مگه یه درگیری ساده نیست هر چقدر پول بخوان میدیم رضایت می گیریم.

سرش رو تکون داد و گفت:

-آره ولی تو قوی باش که اونا قوی بمونن.

سرمو تند تند تکون دادم و گفتم:

-باشه بیا بریم.

با هم از ماشین پیاده شدیم و وارد اداره شدیم. شایان از یه نفر سوال کرد

تا یه اتاقو نشونمون دادن.

تقه ای به در زد و با هم وارد شدیم.

پلیس به همراه رادان و نیما و نریمان داخل اتاق بودن ولی خبری از بچه

ها نبود!

نیما سمتمون اومد و گفت:

-چرا اومدید؟

-می خوام بچمو ببینم، چی شده نیما؟ چرا آوردنش اینجا؟

پلیس قبل نیما پرسید:

-شما کی هستید؟

قبل از اینکه جوابی بدم رادان سریع گفت:

-ایشون همسرم هستن و برادرم.

چی پیدا کردم سرور مستقیم روسیه RU RU

کلفت ترین پروکسی های قدرتی RU

تا حالا سرعت ۲۰ مگ بر ثانیه دان کردی؟

#تست_کن  

Proxy:https://щашулцщыжызцлчочшвлвтвшцщцщвл
ащущлцъйвгнмшыщфбяосзыжфлушмлыффйфщй
зйхйэфхчьссс